

که تار و پود پیاله را از یکدیگر بگسلد و خلال دندان فراهم کند که اعجاب شاهانه و فریاد نوش نوش، او را به خویش آورد خواست سربرآرد و شکر گزارد که شاهش مخاطب ساخت که آنچه خوردی چه نام داشت؟ بیچاره چون کسی که مارش به جان افتاده و کک به تنبان از این پای بدن پای شد که نمی دانم ولی کدخدای ما هروقت از شهر بازمی گشت با آب و تاب فراوان از چیزی سخن می گفت خوب و خوش و طرب انگیز نامش «حمام» و من فکر می کنم آنچه را که اکنون خوردم همان حمام باشد!!^۲

تاریخچه ی حمام

بشر از روزی که قدم بر عرصه ی خاک نهاده است لایذ برای زدودن تن از ناپاکی ها چاره ای می اندیشیده است. ادیان نیز که در بسیاری از موارد بر صحت احکام عرفی پای می افشردند پاک کنندگی آب و آتش و خورشید و خاک را پذیرفته و آن را بر پیروان خویش مقرر داشته اند. طبیعی ترین و سودمندترین عنصری که بشر پیش روی داشته آب بوده است. با این همه آنچه از آثار مکتوب پیشینیان برمی آید این است که محلی مخصوص به نام گرمابه فراتر از زمان سلیمان نبی مطرح نبوده است.

چنانچه آمده است: سلیمان روزی از غیبت ناگهانی هدهد شگفت زده گشت و با خود عهد بست که اگر او نتواند دلیلی موجه بر غیبت خود ارائه دهد او را به شدیدترین وجهی عذاب کند، اندکی بعد هدهد فراز آمد و از سلطه ی زنی - بلقیس نام - که بر مملکت «سبا» حکم می راند خبر داد و نامه ی دعوت سلیمان را از بلقیس که اسلام پذیرد و تسلیم شود به منقار برگرفت و به خوابگاه ملکه افکند و او پس از مشورت با بزرگان کشوری و لشکری بنا را بر آن نهاد تا سلیمان را با هدیه ای نفیس بیازماید اما این تیر به سنگ خورد و پیش از آن که خود به پای خویش به نزد سلیمان آید در یک چشم به هم زدن تختش را به مقر حکمرانی سلیمان بردند. در آن میان: «سلیمان بفرمود تا جنیان کوشکی ساختند برای او از آبنگینه سپید بر رنگ آب و بفرمود تا آب در زیر آن کردند و ماهی و حیواناتی که در آب باشد در آن جا کردند و بلقیس را فرمود تا درآرند چون آن بدید پنداشت که خلایبی است؛ جامه از ساق برداشت سلیمان دنگرید ساق او ساق آدمیان بود جز که بر او موی بود خوش نیامد او را رجوع با انس کرد در دوی آن. گفتند ندانیم. بعضی گفتند به استره پاک باید کردن او گفت نداند کار بستن باجنیان رجوع کرد و با شیاطین، گفتند اندیشه

کنیم آنگه گرمابه و نوره بساختند و پیش از این نبود.»^۳
 برخی ساخت حمام را به بقراط پزشک نامور یونانی نسبت داده اند و علت آن را مراجعه ی بیماری به او می دانند که دچار گرفتگی و پیچیدگی عصب شده بود. به ناچار بقراط او را در گودالی [خزینه مانند] از آب گرم قرار داد تا اندک اندک عصب به حال طبیعی در آمد و بهبودی حاصل شد.^۴
 شاید این باور بقراط که «پاکیزگی مریض و حتی نظافت پزشک از ضروریات ملاواست» در ایجاد حمام بی اثر نبوده است.^۵ به هر حال او نیز حدود پنج قرن پس از حضرت سلیمان می زیست.

ایران و حمام

ایرانیان از دیرباز با حمام آشنا بوده اند. در شاهنامه که بخشی از آن را می توان تاریخ مکتوب ایران به حساب آورد به کرات از گرمابه نام رفته است: بدو گفت بابک به گرمابه شو
 همی باش تا خلعت آرند نو
 به گرمابه شد با تن ارجمند
 ز زنجیر فرسوده و مستمند

در صلاح الصحاح از طبیبی «تبادوق» نام سخن رفته است که در زمان انوشیروان می زیست و چون به پیری گرفتار آمد انوشیروان از مرگ او هراسان گشت و از او خواست تا حاصل تجارب خویش را در کتابی به یادگار نهد او گفت

حمام و استحمام

دکتر سیدعلی محمد سجادی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی



شاه را ابروان به هم برآمد و وزیران و امیران را روی در هم رفت که:

ندارد کسی با تو ناگفته کار

ولیکن چو گفتمی دلیلش بیبار^۱ یا در اثبات سخن درکوش و یا جام قهر درنوش. مادر مرده چون جان را در خطر دید و

عزرائیل را بر در دم در کشید و کمربربست و برباره برنشست و از کاخ به درتاخت و میدان ارگ و گلوبندک را پشت سرانداخت و بر عرصه‌ی سبزه میدان فرود آمد گروهی را دید خرد و کلان که از فرط بیکاری و خمار بیکاری آن یک سر این را می‌کاوید و این به سرانگشت اضطرار پشت آن می‌خارید.

یکی را که قرعه‌ی کار به نام افتاده بود از زمین برگرفت و بر پشت زین برنشاند و تا صحن شاهی به شتاب راند. هنوز از فضله‌ی قح این و آن را بقیته‌ی در دست بود و از جام پالوده سرمست که مردک فضول شاهد عدل را در محضر قاضی القضاة بر سر دست برآورد. نیشخند شاهانه سراپای روستایی از ده رانده و از شهر مانده را نوازش کرد و:

گفت جامی دهیدش از می ناب

گرچه ناخوانده باشد این مهمان^۲

و البته به جای می وی را پالوده دادند و او از سر ولج همچون میهمان خلیل الله بسم‌الله ناگفته محتوای ظرف را به یک جرعه سرکشید و می‌رفت

«ندانم کجا دیده‌ام در کتاب» که در یکی از روزهای گرم تابستانی شهنشاہ جمجہ ناصرالدین‌شاہ قاجار را هوس خوردن پالوده از خواب خوش عصرگاهی برآورد. از او به یک اشارت

و از چاکران به سر دودین که «فی‌التاخیر آفات»، خواسته‌ترین اجابت گشت و اعلی‌حضرت از پالوده‌ی گوارا و علی‌القاعده از نوع شیرازی‌اش به دلخواه خویش نوش جان فرمودند و چون تنور شکم را آتش فرونشاند سبیل مبارک را اندکی تاب داد و از سر تبختر و تکبر امرا و وزرا را مخاطب ساخت که آیا در مملکت محروسه‌ی ما کسی هست که از نعمت فالوذج بی‌نصیب باشد؟! و آنان به طریق معهود سرجنبانیدند که حاشا و کلا! مگر ممکن است که در عهد شاهنشاه که صیبت عدلش در بسیط زمین رفته و ناز و نعمت رعایایش را زمانه ضمین گشته است یکی را بتوان یافت که نتواند تاب جگر را به پالوده‌ی ناب فرونشاند؟ از ساحت معدلت شاهنشاهی دور باد دور! در آن میان یکی که ستاره‌ی بختش سر در نشیب بود و از چند و چون سیاستش سر در حسیب نبود به آهستگی زبان در عرصه‌ی کام به گردش درآورد که: اعلی‌حضرتا در سرزمینی که هرچه بخواهی - از شیر مرغ گرفته تا جان آدمی - هست چه عجب اگر کسی یافت شود که پالوده نادیده و ناچشیده باشد! از این بی‌پروایی

هدف نخستین ایجاد گرمابه پاکی و پاکیزگی بوده اما اندک اندک طبع تنوع طلب آدمی برای تزیین سردر و یا دیوار بینه حمام به خلق آثاری برجسته یا تصاویری رنگین از گل و گیاه و یا پهلوانی افسانه‌ای و یا زنی زیبا همت گماشت و این همان نقش گرماوه است که شاعرانی چون سعدی و مولانا از آن بسیار سخن گفته و آن را مظهر بی‌ارادگی و موجودی فاقد احساس و ادراک دانسته‌اند

اما آنچه باید:

۱- «سیم گرمابه بان از پیش بدهد تا وی را دل خوش بود به آب ریختن وی و وی بداند که چه به وی دهد»^{۱۷} مفهوم این سخن آنگاه روشن می‌شود که بدانیم وعده‌ی سرخرمن دادن و امروز و فردا کردن رسمی رایج در همه‌ی زمان‌ها بوده است. توضیح آنکه در شهرهای کوچک به دلایل متعدد و از جمله کمبود نقدینگی و درآمد غیرمستمر و اعتماد بیشتر مردم به یکدیگر، خرید و فروش و دریافت و پرداخت‌ها به صورت غیرنقدی صورت می‌گرفت. فی‌المثل برای خرید نان از چوب خط استفاده می‌شد و آن پاره چوبی صاف به درازای ۱۵ تا ۲۰ سانتی‌متر بود که نانو در برابر تحویل یک نان با تیغه‌ی چاقو خطی افقی و عمقی بر سطح آن رسم می‌کرد و چون جایی برای این کار باقی نمی‌ماند پدر خانواده به نانواپی مراجعه می‌کرد و وجه نان را یکجا می‌پرداخت و دوباره چوبی دیگر و خطی دیگر - روز از نو روزی از نو - روزگار حمام و حمامی از این هم بدتر بود خانواده‌ای یک سال تمام و معمولاً از عید نوروز تا عید دیگر به حمام می‌رفتند، بدون آن که دیناری بپردازند و گرمابه‌بان - که خود البته صاحب حمام نبود - باید منتظر می‌ماند تا سال به سر آید و یکبار گندم و یا جو و یا درهم و دیناری از در به درآید. پس چه عجب اگر غزالی تصریح کند که باید سیم حمامی را نقد و پیشاپیش بدهند تا به قول امروزی‌ها چشمش به پول بیفتد و پس از یک روز کار مداوم بداند که چه کاره است.

بنده بر آن است که گرمابه‌بان بصره حق داشت که ناصر خسرو را در حمام راه ندهد آخر چگونه می‌توان با چند پول سیاه دو نفر که فقر و بیچارگی و غربت و رنج راه از بر و روی آنها می‌بارد به حمام راه داد. به‌ویژه آنکه گرمابه‌بان به فراست دریافته بود که این دو بیگانه برآند تا شبی را نیز در حمام به صبح آرند بیان ناصر خسرو شیرین‌تر است: «خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای بر پشت بسته - از سرما - گفتم اکنون ما را در حمام که گذارد؟ خرجینکی بود - که کتاب در آن می‌نهادم - بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی چند زیادت در گرمابه بگذارد... پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت بروید که هم‌اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که ما به در رویم... بعد از آن که حال دنیایوی ما نیک شده بود روزی به در گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند چون از در دررفتیم گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند همه برپای خاستند در آن میانه حمامی به یاری از آن خود می‌گویند این جوانانند که فلان روز ما ایشان را در

حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم من به زبان تازی گفتم که راست می‌گویی ما آنیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم و این هر دو حال در مدت بیست روز است.^{۱۸}

۲- «جهت کند که گرمابه خالی کنند برای وی یا وقتی شود که خالی‌تر بود»^{۱۹} حکم علی‌الظاهر مبنی بر دریده ناشدن پرده‌ی حیا میان مردمانی است که برهنه و یا نیم‌برهنه به صحن حمام قدم می‌نهند و اما در روزگار ما، نروتمندان و متمکنان که معمولاً سازنده و دارنده‌ی حمام‌های عمومی و یا متولی موقوفات و از جمله حمام‌های وقفی بودند آن را آویزه‌ی گوش می‌کردند بدین ترتیب که روزی را در هفته برای استحمام خود و خانواده‌ی خویش اختصاص می‌دادند بامدادان حضرت خان یا بیگ یا آقا به گرمابه اندر می‌شدند و آنگاه بانوان حرم قدم‌رنجه می‌داشتند و این علاوه بر در بر اغیار بستن دلیلی دیگر نیز داشت و آن استفاده از آب نسبتاً پاک حمام بود.

۳- «آب بسیار نریزد چندان ریزد که اگر گرمابه‌بان بیند کراهیتش نیاید»^{۲۰} آبی که به هزار زحمت فراهم می‌آمد مؤمنانش با یک تعارف که خود موجب تالف می‌گشت به هدر می‌دادند آری تعارف آب حمامی! هر کس که می‌رسید سطلی آب از خزانه برمی‌گرفت و بر بر و دوش مؤمنی دیگر فرومی‌ریخت و او نیز متقابلاً، و این حمامی مال باخته بود که خون می‌خورد و دم بر نمی‌آورد!

حمام و محتسب

بد نیست از کتاب «معالم القربه فی امور الحسبه» که استاد فقید دکتر جعفر شعار آن را به پارسی برگردانده و «آیین شهرداری» نامیده است نگاهی به



وعده‌ی بهشت محقق شود آدمی در طریق طهارت بکوشد تا هم امروز او را بهشت نقد حاصل شود. اگر ما را بهشت و پاکان بهشتی آرزوست باید دری از آن باغ سبز از طریق طهارت بر خویش بگشاییم و ببینیم که: «بهشتیان را آب‌بینی نباشد و چشمه‌اشان آب نریزد و تن و جامه‌شان چرگن و شوخگن نشود» و در خبر است که هوای بهشت چنان باشد که وقت بهار میان صبح و آفتاب فروشدن [کذا] و شاید آفتاب برآمدن یعنی همان که سعدی گفت: «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار» و در آنجا بول و غایب نباشد و هر طعامی و شرابی که خورند خدای تعالی آن را عرق گرداند تا چون گلاب از تن ایشان بیرون آید که بویش و ریخش بر بوی بهشت غلبه کند و آن عرق همه به یک بار بیرون نیاید چنان که کسی را از آن دل بنگیرد.^{۱۱}

این نظافت، هم بالاصاله و هم از آن روی که شرط صحت برخی از اعمال عبادی است از دید شارع و مجتهدان دور نمانده است لاجرم برای استحمام شریطی برشمرده‌اند و حمام و حمامی را نیز به داشتن ویژگی‌هایی مقید کرده‌اند. در اینجا تنها برخی از آنها را به اختصار تمام و با ذکر سند عرضه خواهیم داشت. مفهوم و منطوق برخی از شاید و نشاید ما را از کم و کیف آنچه در حمام‌ها می‌گذشته - و چه بسا که امروز نیز بگذرد - آشنا می‌کند اما آنچه را که باید از آن پرهیز کرد:

۱ - برهنه در حمام شدن است - فمن دخله لایدخله الامسترا^{۱۲} - گویا برهنه در حمام‌های عمومی شدن رسمی معمول بوده است
 ۲ - نهی آمده است نان [غذا] را به گرمابه خوردن الا به عذری ظاهر^{۱۳} اما اینکه از این نهی تا چه حد دست بازمی‌داشته‌اند بد نیست بدانیم که: «روزهای حمام گرفتن مردان و زنان از هم جدا بود و معمولاً جمعه‌ها به استحمام مردان اختصاص داشت و روزهای دیگر زنان حمام را قرق می‌کردند» و ساعت‌های طولانی در آن به سر می‌بردند و حتی میوه‌جات (خصوصاً انار) و آجیل و شیرینی و ناهار را در آنجا صرف می‌کردند و بسا دختر دیدن و خواستگاری در حمام صورت می‌گرفت.^{۱۴}

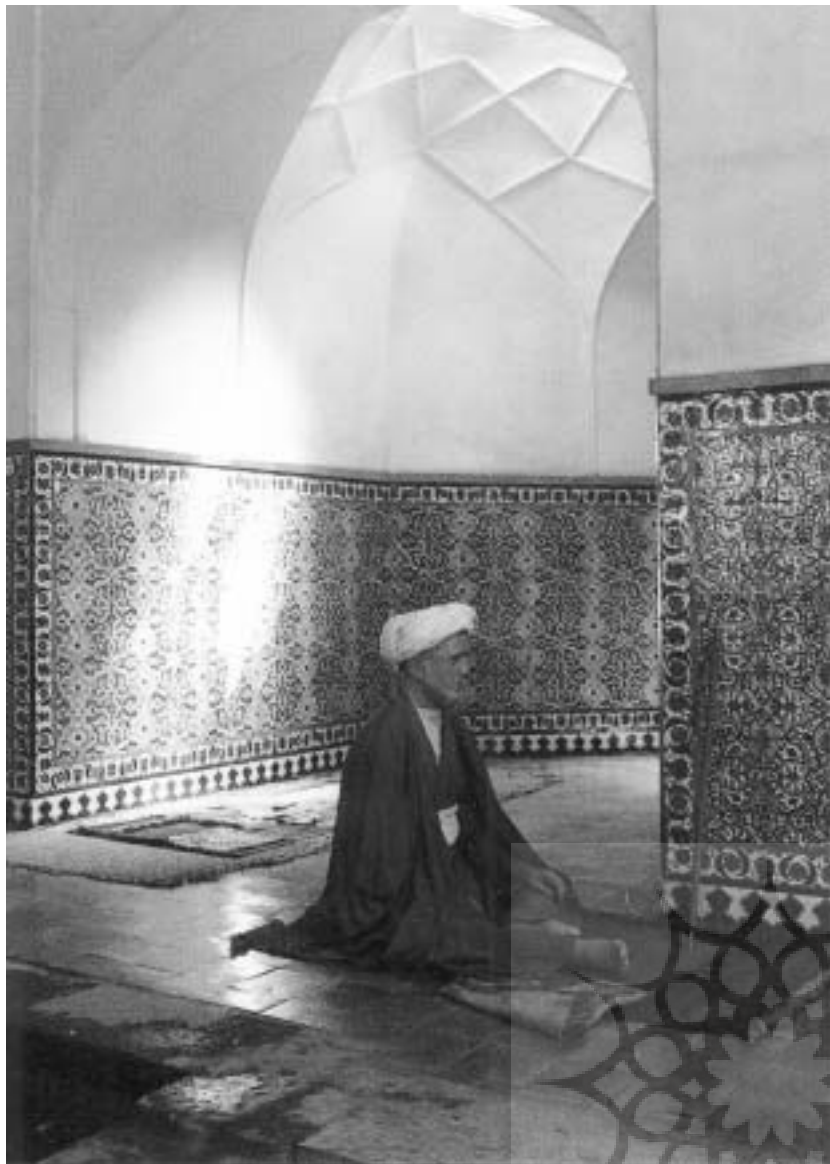
۳ - نهی دیگر آن که سخن بسیار نگوید و اگر قرآن خواند آهسته خواند و حتی جواب سلام را ندهد و اگر خواهد عافاک الله گوید و بس.^{۱۵}
 حال اگر این دو نهی را کنار هم بگذاریم و حمام زنانه را که مظهر هیاهو و بگو مگوست پیش چشم آوریم شاید به فلسفه‌ی این امر پی ببریم که: «لا یحل للرجل ان یدخل حلیلته الحمام».^{۱۶}

ترا نصیحتی چند می‌کنم که کم از کتابی نیست و از جمله اینکه: هر دو روز به گرمابه رو از آن که گرمابه از فقر بدن خلطها بیرون آرد که دارو بدان نرسد»^{۱۷}
 نخستین حمام قاهره در اواخر قرن چهارم هجری و به فرمان عزیزبن المعز العبیدی از خلفای فاطمی مصر پای گرفته است.^{۱۸}

حمام و شرع

شاید بعضی از اذهان به این توهم گرفتار آید که چون در سرزمین عربستان حمامی نبود پس مفهوم «النظافة من الايمان» چگونه تحقق می‌یافت. در پاسخ باید گفت که لازمه‌ی شست‌وشو حمام نیست. زندگانی قبیله‌ای و صحرائشینی عرب را از اختصاص مکانی خاص برای استحمام بازمی‌داشت اما سر و تن و جامه را پاک داشتن امری بود که از آن گریز و گزیری نبود. مسلمانی که باید در هر روز سه تا پنج بار نماز گزارد و این فریضه جز با وضو راست نیاید نمی‌تواند او را به ناپاکی متهم داشت. غسل‌های واجب و مستحب که شرع انور بر آن پای فشرده است خود دلیلی بر اهمیت پاکی و طهارت در اسلام است آیاتی همچون «ان الله یحب المتطهرین»^{۱۹} و احادیثی همچون «الطهر شطرا لا یمان»^{۲۰} پاکی یک نیمه‌ی مسلمانی است و «بنی الاسلام علی النظافة»^{۲۱} بنای مسلمانی بر پاکی است در این جای تردید باقی نمی‌گذارد که آلودگی و ناپاکی را با مسلمانی سرسازش نیست.

از ویژگی‌هایی که برای بهشت و بهشتیان برشمرده‌اند و آن را حد فاصل زندگانی این جهانی و سرای آخرت دانسته‌اند یکی نیز مبرا و منزّه بودن از چرک و ریم و بویناکی است پس چه عجب که پیش از آن که



بیفزاید این اعتقاد را که نخستین سازنده‌ی حمام این موجودات بوده‌اند و به یاد آورید گفته‌ی غزالی را که: وقت نماز شام و فرو شدن آفتاب و میان نماز شام و خفتن به گرمابه نشو که این، وقت انتشار شیطان بود.^{۳۱} و بر همه‌ی اینها بیفزاید این عقیده را که: شیطان از جن بود و از ملائکه نبود و در این باره از ائمه هدی علیهم‌السلام روایات متواتر نقل شده است و این قول مذهب امامیه است.^{۳۲} تا تصدیق کنید که تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها.

آنچه گفته آمد می‌توانست مقدمه‌ای باشد برای بررسی این مقال از دیدگاه نظم و نثر فارسی اما این را وقتی دیگر و مجالی دیگر باید از این رو نه اندرز بوسعید ابوالخیر را که به دلاک گفت: مرد آنست که شوخ کس به روی او نیاورد باز می‌گویم و نه از برآمدن بویزد از حمام و تشت خاکستر بر سر او ریختن و رفتار بزرگوارانه‌ی او سخن می‌رانم و نه از توبه‌ی نصح که مولانا بدان پرداخته است پرده برمی‌دارم و نه از خاتونی که به حمام درآمد تشت با خود نیاورده و کنیزک مهجور را در پی آوردن آن به خانه - فرستاد حکایت می‌کنم و نه از امانت طراری که مردی چون به حمام می‌رفت کیسه‌ی زر بدو سپرد و او را از کار برآورد افسانه می‌سرایم و نه از حمام گرمی که اشتر فرخنده پی از آن برآمده بود یاد می‌کنم و نه از...

اما از ذکر یک تمثیل و یک افسانه و یک کرامت ناگزیرم با این اعتقاد که بی این سه کار مقاله سامان نمی‌پذیرد تمثیل از حضرت مولاناست که:

شبهوت دنیا مثال گلخن است

که ازو حمام تقوی روشن است

لیک قسم متقی زین تون صفاست

زان که در گرمابه است و در تقاست

اغنیا مانند‌ی سرگین کشان

بهر آتش کردن گرمابه‌بان^{۳۳}

و شگفتا که چون خورشید غروب کند حملاتی که از بامدادان کیسه‌های پهن و خار و خاشاک را به دوش کشیده‌اند به مفاخره برخیزند که توشش سله کشیدی و من بیست. آری از حرص جز رنج و کثافت نخیزد پس:

ترک این تون گیر و در گرمابه ران

ترک تون را عین آن گرمابه دان

و اما افسانه

و این افسانه گرچه با تاریخ سر سازگاری ندارد اما خار خار این آرزو در دل من هست که کاشکی درست بودی: استاد طوس آن ایرانی‌نژاده، هستی خود بر سر نظم شاهنامه و احیای مفاخر ایران و ایرانی نهاد و «همه امید او آن بود که از صله‌ی آن کتاب چهار دختر بسازد... سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و چون شاهنامه تمام کرد روی به حضرت نهاد به غزنین محمود با [مشاوران] تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب.

شاه زبان نفهم شعرناشناس متعصب که نه او را تبار ایرانی بود و نه آزادی انسانی بدین بسنده کرد و شگفتا که از آن پنجاه هزار تنها بیست هزار درم به فردوسی رسید بغایت رنجور شد و به گرمابه رفت و برآمد و فقای بخورد و آن سیم میان حمامی و فقای قسم فرمود تا سلطان بداند که این پول سیم گرمابه‌ی فردوسی بیش نیست.^{۳۴}

و اما کشف از آن ابوسعید ابوالخیر است. که روزی به حمام کوی عدنی کویان شد و آن روز صوفی روی پوشیده داشت و دستاری قیمتی بر سر بسته موی ستر آنجا ایستاده بود استاد حمامی فرو دوید و شیخ را خدمت‌ها کرد و تواضع نمود موی ستر از استاد پرسید که این مرد کی بود؟ گفت او را بوسعید بلخیر گویند مردی صاحب کرامات و بزرگوار گفت اگر او کرامات دارد این جامه‌ی صوف و دستار به من دهد که من عروسی خواسته‌ام و از من دست پیمان می‌خواهند و برگ عروسی، تا زن به من دهند و من هیچ چیز ندارم چون ساعتی برآمد شیخ حسن مؤدب را گفت آن جامه صوف و دستار ما بدین جوان ده تا در برگ عروسی کند. حسن مؤدب گفت می‌آدمم تا جامه به وی دهم و در راه اندیشه می‌کردم که شیخ بیش از این جامه ندارد و این نیز بداد برهنه در حمام بماند. چون جامه به وی دادم و باز به حمام فرود آمدم دل مشغول و متردد. شیخ گفت ای حسن تا با ما نگویند ما با شما نگوئیم برو به سر حمام شو بونصر شروانی منتظر توست. حسن گفت من برآمدم ابونصر شروانی را دیدم که از در حمام می‌درآمد و دستی جامه‌ی نیکو در مصلی نمازی پیچیده می‌آورد. گفت ای حسن شیخ در اینجا هست؟ گفتم بلی در اینجاست برهنه در حمام بمانده بونصر گفت شخصی فراخواب من آمد و مرا گفت برخیز بونصر که شیخ در گرمابه‌ی عدنی کویان برهنه بمانده برو و او را جامه بر من از خواب بجزستم و ترتیب این جامه بکردم شیخ از حمام برآمد و جامه درپوشید. بونصر



مظفرالدین شاه هر وقت هوس حمام در سر می پخت امیربهادر وزیر جنگ دربار خود را به حمام می فرستاد تا اجنه را از آن جا دور کند

خبر از باز شدن در حمام می داد. گویند در زمان ناصرالدین شاه قاجار آن گاه که ریاست نظمیه ی تهران به عهده ی «کنت دومونت فرت» بود اعلام حکومت نظامی شد و به موجب آن پایتخت نشینان از دوازده شب تا پنج صبح حق خروج از منازل خویش را نداشتند. شبی که، خویشتن مشغول بازرسی محلات تهران بود مردی عبا به دوش و بقچه در بغل را دید و به او ایست داد و گفت مگر نمی دانی عبور و مرور ممنوع است مرد اظهار داشت از این چیزها سر در نمی آورم من تابع بوق حمام هستم که مدتی است به صدا درآمده و مردم را به رفتن به حمام فراخوانده «کنت» فردای آن شب استعفا ی خود را به شاه تقدیم کرد که در این شهر یا من باید فرمان بدهم یا بوق حمام! این ضرب المثل رایج در کرمان که: حمام ده را به بوق چه کار است و حکاک را به قم آباد^{۲۵} مؤید لزوم استفاده از بوق در شهرهای بزرگ است و سرانجام اینکه بوق حمام روی حمام است.^{۲۶}

۳ - «جامه دار باید جامه های مردم را نگاه دارد و اگر چیزی گم شود ضامن آنست»^{۲۷} دو بیت معروفی که در سر بینه ها به چشم می خورد قطعاً از همین امر حکایت دارد:

هر که دارد امانتی موجود
بسپارد به بنده وقت ورود
نسپارد اگر شود مفقود

بنده مسئول آن نخواهد بود

۴ - «محتسب باید گرمابه دار را موظف بدارد که گرمابه را بشوید و بروید و هر روز چند بار با آب پاک پاکیزه کند و سنگ های کف حمام را با چیزهای زبر بمالد تا «سدر» و «خطمی» بدان نجسند و سبب لغزش مردم نشود و باید روزانه دو بار با بخورهایی از قبیل «کندر» و «مصطکی» و «لادن» گرمابه را خوشبو کند.»^{۲۸} بر این همه که وجودشان ضروری است باید افزود، گل سرشوی، آشنان، حنا، مورد، سپیدآب، موم روغن و وسمه را که در زمان ما تقریباً هیچ کدام به کار نمی آید و برخی را جز در کتب دارویی و لغت نامه ها نمی توان دید.

حمام و جن

افسانه های فراوانی از حضور جنیان در حمام ها حکایت می کند و همه ی ما کمابیش برخی از آنها را شنیده ایم و اینکه بوده اند کسانی که از ترس جن به صحن حمام گام نمی نهاده اند. در آثار مکتوب و منقول ما فراوان است ولی شاید جالب ترین آنها حکایت مظفرالدین شاه قاجار باشد که هر وقت هوس حمام در سر می پخت امیربهادر وزیر جنگ دربار خود را به حمام می فرستاد تا اجنه را از آنجا دور کند.^{۲۹} گاه برای راندن جنیان از جام چهل کلید استفاده می کردند.^{۳۰} و البته این همه را نباید برخاسته از بیم صرف یا توهم باطل انگاشت بلکه فضای تاریک و پیچ در پیچ حمام که بخش زیرینش آتش بود و شیطان نیز از آتش است و بخش رویین به سیه چال و زندان می مانست خواه ناخواه وجود شیخ ها و گاه موجوداتی غیرانسانی را به اذهان متبادر می ساخت و بر این

گرمابه و گرمابه بان بیفکنیم و شرح وظایف محتسب را برشمردیم:

۱ - «نقش و نگارهایی که بر در حمام یا اندرون آن است نارواست و باید محو شود»^{۳۱}

و این البته نشأت گرفته از حکمی اسلامی است که کشیدن نقش آدمی و یا برساختن مجسمه ی او را ناروا می دارد چنان که غزالی گوید: صورت هایی که از گل کرده باشند تا کودکان بدان بازی کنند هرچه صورت جانور دارد بیع آن باطل بود و بهای آن حرام بود و شکستن آن واجب.^{۳۲}

هدف اصلی و نخستین ایجاد گرمابه پاک و پاکیزگی بوده است اما اندک اندک طبع تنوع طلب آدمی برای تزیین سردر و یا دیوار بینه حمام به خلق آثاری برجسته یا تصاویری رنگین از گل و گیاه و یا پهلوانی افسانه ای و یا زنی زیبا همت گماشت و این همان نقش گرمابه است که شاعرانی چون سعدی و مولانا از آن بسیار سخن گفته و آن را مظهر بی ارادگی و موجودی فاقد احساس و ادراک دانسته اند و محتسب که مأمور اجرای احکام و حدود شرعی بود چاره ای جز مخالفت با آن نداشت و اگر او به این کار دست نمی یازید کسانی بودند که به قول ایرج آن تصویر را به گل بیوشانند.

۲ - «محتسب باید فرمان دهد تا گرمابه را از بامداد بازکنند زیرا مردم پیش از نماز برای طهارت بدان نیاز دارند»^{۳۳} این فرمان با منع عبور و مرور شبانه که در بسیاری از بلاد همراه بوده است مغایرت داشته است از این رو شاید آخرین نوبت را که بر در خانه ی شاه نقاره می نواختند بتوان اعلام پایان فرُق نیز تلقی کرد و شاید در زمان های نه چندان دور از عهد ما بوق حمام جای نشین «نوبت» و «بوقی» به جای «نوبتی» مطرح شده باشد. با این توضیح که: «در حمام های قدیم سحرگاه بوق هایی را که از شاخ درست شده بود به صدا درمی آوردند و این

مهري زر صد دینار پیش شیخ بنهاد شیخ گفت: «به استاد باید داد که چون شاگرد عروسی کند کم از آن نباید که استاد حمامی نیز شربتی بسازد».^{۲۵}

ارجاعات:

- ۱- مصلح‌الدین سعدی شیرازی. بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات استادان زبان و ادبیات فارسی، بیت ۲۹۵۲.
- ۲- هاتف اصفهانی، ترجیع‌بند.
- ۳- مقایسه کنید با حمام داشتیم بچه‌ها خوردند (امثال و حکم دهخدا) ذیل حمام.
- ۴- روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن، انتشارات آستان قدس، ج ۱۵، ص ۴۹.
- ۵- علی‌بن برهان‌الدین الحلبي الشافعی السیرة الحلبيّة جزء اول، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ص ۳۷۶.
- ۶- آیزاک آسیموف. دانشمندان علم و صنعت، ج ۱، مترجم محمود مصاحب، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۸.
- ۷- کرمانی، افضل‌الدین. رساله صلاح‌الصالح ضمیمه عقدالعلی، انتشارات روزبهان، ۲۵۲۶، ص ۴۷.
- ۸- همان، ص ۳۷۸.
- ۹- بقره. ۲۲۲.
- ۱۰- امام محمد غزالی. کیمیای سعادت به کوشش حسین خدیوچ، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، ص ۱۳۹.
- ۱۱- قاضی قضاعی. شرح فارسی شهاب‌الآخبار به تصحیح محدث ارموی، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۴۵.
- ۱۲- سیرة‌الحلبیه. پیشین، ص ۳۷۷.
- ۱۳- کیمیای سعادت. پیشین، ص ۱۵۴.
- ۱۴- ایرانشهر. نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۱، ص ۱۹۴.
- ۱۵- کیمیای سعادت. پیشین، ص ۱۵۴.
- ۱۶- غزالی. احیاء علوم‌الدین، ج ۱، ص ۱۴۱.
- ۱۷- کیمیای سعادت. پیشین، ص ۱۵۴.
- ۱۸- ناصر خسرو قبادیانی. سفرنامه به کوشش نادر وزین‌پور، چاپخانه سپهر، ص ۱۰۹.
- ۱۹- کیمیای سعادت. پیشین، ص ۱۵۴.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- ابن‌اخوه. معالم‌القریه به ترجمه دکتر جعفر شعار [آئین شهرداری] انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۶۲.
- ۲۲- کیمیای سعادت. پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰.
- ۲۳- آئین شهرداری. پیشین، ص ۱۶۲.
- ۲۴- ناصر نجمی. دارالخلافة طهران، چاپ چهارم، ص ۲۰۹.
- ۲۵- امثال و حکم دهخدا.
- ۲۶- همان.
- ۲۷- آئین شهرداری. پیشین، ص ۱۶۲.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- دارالخلافة طهران. پیشین، ص ۲۱۴.
- ۳۰- همان.
- ۳۱- کیمیای سعادت. پیشین، ج ۱، ص ۱۵۴.
- ۳۲- قاموس قرآن. پیشین، ذیل شطن.
- ۳۳- مولانا جلال‌الدین. مثنوی به تصحیح عبدالکریم سروش، ج ۴ ب ۲۳۷ به بعد.
- ۳۴- چهارمقاله پیشین. ص ۷۴.
- ۳۵- شیخ ابوسعید. اسرار التوحید به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۶۶، ص ۱۳۲.



○ فرهنگ آب و آبیاری سنتی
○ نادر کریمیان سردشتی
○ کمیته ملی آبیاری و زهکشی ایران
○ تهران، ۱۳۷۸، ۵۸۴ ص

مؤلف در مقدمه کتاب چنین آورده است «تمدن ایرانی حاصل دانش‌ها و یادگارهای برجانهاده نسل‌هایی است که پیش از ما زیسته‌اند. ما نمی‌توانیم در این تمدن شرکت جوییم مگر آنکه با اندیشه نسل‌های گذشته آشنا شویم. یگانه وسیله‌ای که ما را به این مقصود می‌رساند، آشنایی با زبان تمدن و به عبارت دیگر اصطلاحات و واژگان آن تمدن است. در هر تمدن ده‌ها رشته علمی، فرهنگی و فنی رشد می‌کند و ثمر می‌دهد و در آن میان دانش آب و آبیاری که جز نیازهای اولیه بشری است، بدون گمان جایگاه بس ارزشمند و والایی را به خود اختصاص می‌دهد که می‌توان گفت هیچ‌گاه از متن و شاهره تمدن جدا نشده و نبوده است...»

در تنظیم این فرهنگ به نکات ذیل تأکید شده است: تلفظ واژه، ریشه‌شناسی واژه، نکات دستوری، شرح مفاهیم، شواهد نظم و نثر و تاریخچه.

موضوع‌های اصلی این فرهنگ شامل موارد ذیل است:

۱. اصطلاحات صنفی: مانند مقنی، آبکار، میراب، آبیاری مقنی‌باشی، کیال، انگارنویس، آب بان، آب‌شناس؛

۲. اصطلاحات ویژه آبیاری سنتی: مانند کاریز، قنات، لارویی، آب آسیا؛

۳. سازه‌های آبی و معرفی نمونه‌های شاخص سازه‌های آبی: مانند بندها، پل بندها، سدها، آب‌انبارها، قنات، آسیاب؛

۴. ابزار و آلت‌های دانش آبیاری سنتی: مانند بیل، کول، پنگ، ساعت آبی، پیاله، آب‌پاش، آبیج، دلو؛

۵. اصطلاحات و واژگان مربوط به آب و آب‌شناسی مانند، میاه، راه آب؛

۶. معرفی نسخه‌های خطی: مربوط به آب و آبیاری مانند: انباط المیاه الخفیه، انهار الشام، حیل الاصبه‌اینین فی رفع الماء، النفرة فی احادیث الماء و الریاض و الخفرة؛

۷. معرفی آثار و کتاب‌های چاپی: مانند منابع و مسائل آب در ایران اثر دکتر پرویز کردوانی، اسناد بنه‌ها اثر صفی‌نژاد؛

۸. اعلام اشخاص اعم از مهندسان، مؤلفان، آب‌شناسان، مانند برانوسن، اسکیلاکس (سازنده قنات در دوره داریوش) آرتاخه، کرجی و آب‌شناسان و مهندسان دوره تمدن اسلامی.